



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No1, 47-79.

## The political and social situation of Iran and its neighbors in the 20th century in the works of Bullard <sup>1</sup>

maryam sheipari<sup>2</sup>

Hossein mirzaei<sup>3</sup>

### Abstract

*Sir Reeder Bullard, a famous English politician, is one of the most important political figures among Muslims in the first half of the 20th century, and his memories can be used to understand the Islamic societies at that time. He had work and observation missions in Ottoman (before the collapse) of Iraq, Saudi Arabia and Iran, and in addition to political reports on social issues related to Islam. Political reports have also looked at the social issues of Islamic countries. Bullard's works, in which aspects of political and social history can be found, reveal a new image of Islamic countries at the threshold of the 20th century. Therefore, the purpose of this research is to re-identify Iran and its neighbors from the point of view of Bullard as an ambassador and in some cases an orientalist. The research method is a library and it is prepared based on the original and first-hand sources, which are Bullard's works and writings the research show that from the political aspect of the German issue and the tendency of the countries of the region towards the policies of Germany as a third force other than Russia and England, it has had a great impact on the fate of these countries. From the social point of view, these societies have suffered from two cultural and social divisions, in a way, tradition and modernity are opposed to each other, and this confrontation was the product of the encounter with western ideas and the reforms that involved all social groups in these areas. had done*

**Keywords:** 20th century, Middle East, Islamic countries, Sir Reeder William Bullard.

---

<sup>1</sup>. Received: 2022/06/19; Accepted: 2022/07/13; Printed: 20/07/2022

<sup>2</sup>. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchistan, Zahedan, Iran (Corresponding Author) maryamsheipari@lihu.usb.ac.ir

<sup>3</sup>. Master of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchistan, Zahedan, Iran. hosinmir1370@gmail.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره اول، بهار ۱۴۰۱، ۴۷-۷۹.

## اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و همسایگانش در قرن بیستم در آثار سر ریدر بولارد<sup>۱</sup>

مریم شیپری<sup>۲</sup>  
حسین میرزایی<sup>۳</sup>  
چکیده

سر ریدر بولارد، سیاست مدار مشهور انگلیسی، به دلیل مناصب متعددی که در میان کشورهای مسلمان خاورمیانه در سال‌های نیمه اول قرن بیستم داشت، یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های سیاسی است که برای شناخت جوامع اسلامی در آن برهه زمانی از آثار و خاطرات او می‌توان بهره برد. او مشاغل و مأموریت‌های مختلفی در کشورهای عثمانی (پیش از فروپاشی)، عراق، عربستان و ایران داشت و علاوه بر گزارش‌های سیاسی نگاهی نیز به مسائل اجتماعی کشورهای اسلامی داشته است. آثار بولارد که جنبه‌های تاریخ سیاسی و اجتماعی را می‌توان در آنها یافت، تصویری نواز کشورهای اسلامی در آستانه قرن بیستم را نمایان می‌کند. بنابراین هدف این پژوهش بازنشاسایی ایران و همسایگانش از دید بولارد به‌عنوان یک سفیر و در مواردی یک شرق‌شناس است. روش پژوهش، کتابخانه‌ای است و بر اساس منابع دست اول و اصلی که آثار و نوشته‌های بولارد است، تهیه شده و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد از جنبه سیاسی مسئله آلمان و گرایش کشورهای منطقه به سیاست‌های آلمان به‌عنوان نیروی سوم غیر از روس و انگلیس بر سر نوشت این کشورها تأثیر فراوانی داشته است. از نظر اجتماعی این جوامع از دویارگی فرهنگی و اجتماعی رنج می‌برده‌اند، به نوعی سنت و مدرنیته در مقابل یکدیگر قرار گرفته و این تقابل محصول برخورد با اندیشه‌های غرب و نوسازی‌هایی بود که همه گروه‌های اجتماعی را در این مناطق درگیر خود کرده بود.

**واژگان کلیدی:** قرن بیستم، خاورمیانه، کشورهای اسلامی، سر ریدر ویلیام بولارد.

پرتال جامع علوم انسانی

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۲؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۱/۵/۲۹  
۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران  
(نویسنده مسئول) maryamsheipairi@lihu.usb.ac.ir  
۳. کارشناسی ارشد تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران  
hoshinmir1370@gmail.com

## مقدمه

شکل سنتی دولت و ساختار قدیمی امپراتوری که از عمده‌ترین شاخص‌های منطقه خاورمیانه بود، در آستانه قرن بیستم دچار ازهم‌پاشیدگی و پراکندگی شد. اولین دسته‌بندی سیاسی برای منطقه خاورمیانه با کشمکش روسیه و انگلستان در جنگ کریمه رخ داد و پس از آن در نبردها و معاهده‌های متعددی این دو کشور با دعوت از سایر کشورهای قدرتمند آن روزگار، به مقابله با هم برخاستند. اما آنچه این دو رقیب دیرینه را در اواخر قرن نوزدهم به یکدیگر نزدیک کرد، اتحاد و سپس توسعه‌طلبی آلمان‌ها بود. آلمان‌ها همان‌طور که به سرعت پس از اتحاد، صنعتی شدند، به دنبال توسعه ارضی هم رفتند. حضور آلمان‌ها در خاورمیانه یکی از مهم‌ترین رخداد‌های اوایل قرن بیستم در این نواحی است. به حضور واسموس در ایران دقت کنید؛ ویلهلم واسموس (۱۸۸۰-۱۹۳۱م)، دیپلمات معروف آلمانی بود که در منطقه خاورمیانه به‌خصوص ایران خدمات متفاوتی را برای دولت متبوع خود انجام داد. وی با شروع جنگ جهانی اول روابط مؤثری را با سران محلی و عشایر جنوب ایران برقرار کرد و در به راه انداختن شورش‌ها علیه منافع بریتانیا در جنوب ایران نقش بسزایی داشت. ایرانی‌ها به او بسیار اعتماد داشتند. در حقیقت گرایش آلمان به خاورمیانه دو رقیب دیرینه را به هم نزدیک کرد و در نهایت نیز جنگ جهانی اول بر سر مطامع کشورهای اروپایی به وقوع پیوست. این جنگ که ابتدا درون‌قاره‌ای بود، در نهایت به تمام کشورها و قاره‌های جهان سرایت کرد و نتیجه نهایی آن فروپاشی چهار امپراتوری بزرگ هابسبورگ، رومانوف، هوهنزولرن و عثمانی بود. همچنین مهاجرت گسترده یهودیان به خاورمیانه که از مدتی قبل از جنگ شروع شده بود، توسعه پیدا کرد و نباید از نظر دور داشت که دولت کمونیستی شوروی که با شعار صدور انقلاب سنگ‌بنای نوینی در روابط منطقه را بنا می‌نهاد، از نتایج این جنگ بود. از درون خاورمیانه نیز با تشکیل کشور ترکیه و همچنین کشورهای تازه‌تأسیس عرب در جنوب خلیج فارس و لوانت، چهره منطقه به سرعت تغییر یافت.

آلمان اگرچه شکست‌خورده جنگ اول بود، اما به‌زودی با گسترش ملی‌گرایی و ظهور هیتلر تبدیل به قدرت نگران‌کننده‌ای برای سایر رقبا شد. جنگ دوم جهانی نیز با اندک فاصله‌ای بعد از جنگ اول و خانمان‌سوزتر از آن جهان را در بر گرفت. کشورهای تازه‌تأسیس اسلامی منطقه خاورمیانه و همچنین دولت جدید

پهلوی در ایران این بار نیز به آلمان و سیاست‌های ضد انگلیسی- آن کشور روی خوشی نشان دادند.

از دیگر سوی، ملی‌گرایی و تشکیل دولت - ملت که از دستاوردهای جهان غرب بود، بر ساختار کشورهای اسلامی تأثیر فراوانی گذاشت. این تأثیرات که از راه فرستادن دانشجویان به غرب و ترجمه آثار سیاسی- اجتماع غرب به دست می‌آمد، به تدریج دو گروه فکری را در جوامع اسلامی به وجود آورده بود؛ دسته‌ای که همچنان بر تقدس حکومت و الهی‌بودن آن تأکید داشتند و بر این اساس بر عدم تغییر در سطح جامعه اصرار داشتند و شاخصه‌هایی همچون عدم تساوی زن و مرد، عدم تساوی مسلمان و غیرمسلمان، عدم تساوی بین حاکم و زیردست و... از مهم‌ترین بحث‌های آنان بود. گروهی دیگر با تأکید بر تغییر به عمل‌گرایی و نوسازی از بنیان توجه داشتند. این گروه‌ها طرفداران خاص خود را پرورش می‌دادند و محصول این دویاری در تمام لایه‌های اجتماعی رسوخ کرد. نگاهی کوتاه به تاریخ مشروطیت ایران، مشروطه عثمانی، انشقاق در جوامع مسلمان عرب، الحاق‌گری در میان پان‌عرب‌یست‌ها و پان‌ترکیست‌ها بدون توجه به ملیت‌ها و بسیاری از دیگر مسائل سیاسی، نمونه‌های بارز این دویاری هستند.

در همه این سال‌ها سر ریدر ویلیام بولارد تحت عناوین و پست‌های مختلفی نماینده دولت انگلستان در خاورمیانه بود. گزارش‌ها و خاطرات این سیاست‌مدار خوش‌قلم، چهره جالبی از مسائل سیاسی خاورمیانه در آن دوره نشان می‌دهد. او نویسنده‌ای است که قلم خوبی داشته و از خلال دیده و شنیده‌هایش اطلاعات خوبی را به نگارش درآورده است. بنابراین این پرسش که از نگاه سر ریدر بولارد کشورهای اسلامی خاورمیانه در آستانه قرن بیستم در چه شرایط سیاسی و اجتماعی به سر می‌بردند؟ درچه‌ای نو به تاریخ خاورمیانه است. این بررسی با رویکرد تاریخ سیاسی و اجتماعی به آثار بولارد نگاهی داشته است و فرض را بر این قرار داده که روایت‌ها و دیده‌های بولارد از آثار داخلی متفاوت بوده است. قابل ذکر است استخراج مطالبی از این دست کار دشواری بوده و ساعت‌ها وقت لازم داشته تا بتوان چهره روشن‌تری از خاورمیانه به دست داد.

## ۱. سر ریدر ویلیام بولارد و آثارش

سر ریدر ویلیام بولارد متولد ۱۸۸۵ م و متوفای ۱۹۷۶ است. وی بعد از گذراندن تحصیلات اولیه در سال ۱۹۰۶ به خدمت اداره کنسولی شرق درآمد. در

سال ۱۹۰۸ زیر نظر امور خارجه انگلستان نخستین منصب خود را در امپراتوری عثمانی در مقام نایب کنسول استانبول به دست آورد. وی بعد از نخستین منصب خود در مناطق خاورمیانه‌ای دیگری همچون عراق، عربستان و در نهایت ایران تا سال ۱۹۴۵ م برای کشور متبوع خود در مناصب مختلفی به انجام وظیفه پرداخت (Lambton, 1997: 130-134). بولارد بسیاری از خصلت‌های لازم برای دیپلماسی موفق را دارا بود. خونسردی، جلب اعتماد، قضاوت سیاسی، حزم و شعور همراه با بنیه قوی جسمی و ذهنی حیرت‌انگیز از خصلت‌های او بود که توسط دوستان و خانواده‌اش ذکر شده است (Bullard, 1991: E).

وی همان‌طور که خود نیز بیان داشته است، به جاهایی فرستاده می‌شد که «وقایع امکان وقوع» پیدا می‌کرد. وزارت خارجه انگلیس که به خوبی از توانایی‌های وی مطلع بود به قصد او را به جایی می‌فرستاد که امکان وقوع حوادث می‌رفت. اعزام بولارد به تهران در پاییز سال ۱۹۳۹ دقیقاً به همین علت بود. ایران به خاطر مجموعه‌ای از علل گوناگون، دیر یا زود به یک مرکز بحران تبدیل می‌شد؛ بنابراین چقدر منطقی بود که «سر لنسلوت اولیفانت»<sup>۱</sup> جانشین قائم‌مقام وزارت خارجه، به صورت رسمی و کتبی به بولارد این منصب را پیشنهاد کند و او هم پس از بررسی جوانب بپذیرد (Bullard, 1991: A).

بولارد نویسنده قابل‌ی بود و آثار وی مورد توجه نویسندگان و محققان مختلفی بوده که نقدهای متفاوتی از آنها موجود است. برخی از این نقدها به صورت معرفی و توصیف آثار وی بوده است، اما برخی دیگر به تحلیل‌های تاریخی و حتی روان‌شناختی از شخصیت و آثارش پرداخته‌اند. *شترها باید بروند، بریتانیا و خاورمیانه، نامه‌هایی از تهران، نامه‌هایی از جده و درون روسیه استالینی* از جمله آثار وی هستند. *شترها باید بروند* خاطرات بولارد در تمام مناطق خدمت وی است. *بریتانیا و خاورمیانه* کتاب تألیفی بولارد است که ارتباط بریتانیا و خاورمیانه را از جنگ‌های صلیبی تا بعد از جنگ دوم جهانی شرح داده است. *نامه‌هایی از تهران و نامه‌هایی از جده* نامه‌های خصوصی بولارد به خانواده‌اش در دوره خدمت وی در تهران و جده هستند. *درون روسیه استالینی* نیز خاطرات وی در شوروی است.

<sup>1</sup>. Sir Lancelot Oliphant

## ۲. استنباط‌های سیاسی سر ریدر بولارد از ایران و همسایگانش

اولین پست سر ریدر بولارد در امپراتوری عثمانی در استانبول بوده است. در گزارش‌ها و خاطرات بولارد در این دوره (۱۹۰۸-۱۹۱۴ م) مباحث سیاسی اندک و بیشتر به مسائل فرهنگی پرداخته شده است. بی‌تردید در آن سال‌ها شغل او کلیدی نبوده و از مسائل سیاسی چندانی اطلاع نداشته است. همچنین شاید قدرت تحلیل مسائل سیاسی و قلم‌زدن درباره آن را آنچنان که سال‌های بعد به دست آورده، نداشته است. اما در سال‌های بعد و گرفتن پست‌های حساس مانند پست‌هایی که در عراق و ایران داشته است، به مسائل سیاسی خیلی بیشتر پرداخته شده و در عوض کمتر از مسائل فرهنگی تحلیلی از او در دست است.

بولارد وقتی به استانبول رسید که آخرین ماه‌های سلطنت عبدالحمید<sup>۱</sup> بود. وی در مورد سلطنت عبدالحمید نظر خوبی نداشت و او را مستبد و ظالم خوانده و معتقد است استانبول سال ۱۹۰۸ که به مدت ۳۰ سال تحت حکومت خودکامه عبدالحمید بود از هرگونه پیشرفت و ترقی، آموزشی، تحریک افکار و عقاید عقب مانده؛ چون او همه را سرکوب می‌کرد تا اینکه مبدا کوچک‌ترین جنبشی بتواند منجر به تحریک و برافروختگی یک آشوب شود. اما این سلطنت به صورت ناگهانی با اشاعه اعلامیه‌ای که در تاریخ ۲۴ جولای ۱۹۰۸ در مطبوعات چاپ شد، به آخر خط رسیده بود. بولارد انقلاب عثمانی را در آن سال‌ها یک انقلاب ناگهانی دانسته و معتقد است هیچ انقلابی تا آن سال‌ها این‌چنین آسان به سرانجام نرسیده (Bullard, 1961: 58).

این دیپلمات انگلیسی- انقلاب عثمانی را این‌گونه توصیف کرده است: «... خیل جمعیت شروع به ریختن در خیابان‌ها کردند. فریادهای مرگ بر جاسوسین، زنده‌باد آزادی، زنده‌باد عدالت و زنده‌باد مساوات و برابری شعارهایی بودند که

۱. سلطان عبدالحمید در ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۴۲ متولد شد. وی فرزند عبدالمجید بود که پس از عزل برادرش مراد، در ۳۱ اگوست ۱۸۷۶ م در حالی که ۳۴ سال داشت، با او به‌عنوان خلیفه عثمانی بیعت شد. سلطان عبدالحمید در ابتدای سلطنتش رسماً یک قانون اساسی را اعلام کرد و وعده داد به آن عمل کند. اما شرایطی که در اطراف کار سلطنت پیش آمد و نیز عدم اطمینان او به درستکاری و کفایت سیاسی تشکیلات باب عالی و نیز الزامات داخلی و خارجی که برای دولت پدید آمد، او را به تدریج به تمرکز قدرت در دست خود کشاند و دولت را به صورت استبدادی معرفی کرد. قانون اساسی بعد از دو سال به وسیله سلطان عبدالحمید معلق شد و حدود ۳۰ سال سلطان با استبداد حکومت کرد تا اینکه سرانجام در سال ۱۹۰۸ با انقلاب «ترکان جوان» قانون اساسی دوباره برقرار شد و در سال ۱۹۰۹ م عبدالحمید از سلطنت خلع شد (یاقی، ۱۳۸۸: ۱۵۵، درنیک، ۱۳۶۸: ۶).

حزب عدالت آنها را بسط داده بود. حضور این شعارها در مقالات و سخنرانی‌ها بیشتر بود. گردهمایی‌ها در بیرون از سفارت‌های بریتانیا و فرانسه که در آنجا سخنرانی‌ها انجام می‌شد متوقف می‌شدند؛ با این استدلال که انقلاب یک جنبش لیبرال بود و اینکه قدرتهای لیبرال متحدین آن بودند...» (Bullard, 1961: 55).

از جالب‌ترین نکات سیاسی که در خاطرات بولارد در این دوره می‌توان به دست آورد، درک و ذهنیتی بود که دو تا سه سال قبل از شروع جنگ اول جهانی از جنگ وجود داشت. اتفاقات و بحران‌های بین‌المللی به سمت و سوی می‌رفتند که کارمندان و کارکنان سفارت انگلیس در عثمانی هم می‌توانستند حدس بزنند که جنگ بزرگی در پیش‌رو است.

در خاطرات بولارد بارها در مورد بحث و گفت‌وگوهای افراد انگلیسی- در مورد جنگی که در زمان نه‌چندان دوری اتفاق خواهد افتاد، سخن آمده است. به‌عنوان مثال نظر یک افسر انگلیسی. در سال ۱۹۱۱ م این چنین بوده است: «... جنگ بین آلمان و بریتانیای کبیر حتمی است... تعدادی از بحران‌های بین‌المللی که از زمان انقلاب ۱۹۰۸ تاکنون رخ داده است مقدماتی برای آغاز یک جنگ است که ما (بریتانیا) و آلمان باید در این جنگ رودرروی یکدیگر قرار بگیریم... چند سال دیگر یا ما در جنگ با آلمان‌ها پیروز می‌شویم یا جایمان در ته دریای شمال خواهد بود...» (Bullard, 1961: 63).

در واقع افسر- انگلیسی- معتقد بود که انقلاب عثمانی و تحولات سریع این امپراتوری بیمار و هجمه‌ای که از سوی دول قدرتمند به سوی آن می‌شد، موجب از دست رفتن سرزمین‌های زیادی از آن کشور از سوی و همچنین دعوا بر سر آن مناطق از سوی دیگر به رویارویی نظامی ختم خواهد شد؛ به‌ویژه بین آلمان‌ها و انگلیسی‌ها که در نهایت نیز چنین شد.

سر ریدر بولارد در می ۱۹۱۴ / اردیبهشت ۱۲۹۳ رهسپار عراق شد و محل کار وی در بصره بود. عراق در آن سال‌ها هنوز بخشی- از امپراتوری عثمانی بود و انگلیسی‌ها از سال‌های قبل در این منطقه فعالیت‌های تجاری و بازرگانی انجام می‌دادند و بصره را وابسته به خود کرده بودند. برخلاف اینکه قدرت و فعالیت انگلیسی‌ها در بصره زیاد بود، جو سیاسی بصره به شدت علیه انگلیسی‌ها بود. هرچند بولارد ذکر کرده که بصره تحت تأثیر ناسیونالیسم عربی نبود، اما این را نیز بیان داشته که «... در آغاز جنگ با آلمان در آگوست ۱۹۱۴ / مرداد ۱۲۹۳

فضای بصره به شدت طرفدار آلمان بود. مقامات برجسته، تمام ترک‌ها از سیاست ضد متفقین به رهبری انورپاشا حمایت می‌کردند...». وی از اینکه همه چیز به نفع آلمان بوده و با شروع جنگ آموزش آلمان برای ارتش عثمانی شروع شده، سخن گفته است. اذعان کرده وقتی عثمانی به متحدین پیوست، بسیاری در انگلستان مورد انتقاد قرار گرفتند که موفق به حفظ آن به صورت دوستانه یا حتی خنثی نشده‌اند (Bullard, 1961: 82-84).

بولارد عقیده داشته برخی از تاجران بزرگ در بصره و منطقه عراق حامی بریتانیا بوده‌اند، اما آنها در مقابل نفوذ رسمی و تبلیغات عمده با «ته‌مایه مذهبی» که به شدت طرفدار آلمان بود، بسیار ناچیز بودند. منظور وی از ته‌مایه مذهبی، اعلام جهاد خلیفه عثمانی علیه «بریتانیای کافر» بود. بولارد یک نکته بسیار جالبی در مورد این موضوع ذکر کرده است که طرفداری عثمانی از آلمان برای این حقیقت بود که سرزمین‌های از دست‌رفته‌ای که ترک‌ها برای بازیابی می‌خواستند در تصرف انگلیس، فرانسه و روسیه بودند (Bullard, 1961: 84). به زعم وی طرفداری عثمانی از آلمان بیشتر به این دلیل بود که آنها می‌خواستند با کمک آلمان سرزمین‌هایشان را پس بگیرند.

در آخر اکتبر ۱۹۱۴ / مهر ۱۲۹۳ بریتانیا به عثمانی اعلان جنگ داد و بعد از چند مدت دیگر یک نیروی اعزامی از هند بصره را تصرف کرد. بعد از اینکه مسلم شده بود عثمانی به آلمان پیوسته است، انگلستان از نظر بولارد دچار ترسی شد که دلایل ترس را چنین ذکر کرده است: «نخست آنکه آلمان ممکن بود از طریق عراق و افغانستان به هند اسلحه بفرستد، دوم مشاهده شده بود که نیروهای ترکی قصد دارند بر کویت که شیخ آن در زیر حمایت بریتانیا بود، حمله کنند و در نهایت آنکه حفاظت از حوزه‌های نفتی و پالایشگاه آبادان که در خطر حمله آلمان بودند» (Bullard, 1961: 87-88). همان‌طور که مشهود است هر سه این دلایل از نگرانی‌هایی است که بریتانیا نسبت به خاورمیانه داشته و اینکه آلمان بتواند جانشین بریتانیا در این منطقه شود.

بعد از تصرف بصره به دست نیروهای بریتانیایی، مقامات ارشد عثمانی و نیروهای ترکی فرار کردند و جایگزین آنها افسران سیاسی بریتانیا شدند و مدیریت را بر عهده گرفتند. از سیاست‌هایی که بریتانیا در این زمینه برای جذب مردم عراق به سوی خودشان استفاده کردند، این بود که بعضی از مقامات محلی عربی را به کار گماشتند. در مقابل نیز این مقامات محلی خدمات ارزنده‌ای به انگلیس انجام



دادند. بعدها ایشان در دولت مستقل عربی به شغل‌های بالادست یافتند که این امر باعث خوشحالی مقامات بریتانیایی بود (Bullard, 1961: 90-91).

در تصرف شهرهای مختلف عراق نیروهای بریتانیایی به دلیل مقاومت بعضی- از شهرها سختی‌های زیادی را متحمل شدند. از جمله این شهرها می‌توان از شهر «کوت» (Kut) نام برد که استقامت عمده‌ای در برابر نیروهای بریتانیایی از خود نشان داد. با این حال، این شهر هم مثل بقیه شهرهای عراق تصرف شد. بصره، ناصریه، کوت، بغداد، خانقین، کفیر، کرکوک و موصل از جمله شهرهای عراقی بودند که تا سال ۱۹۱۸ م به دست نیروهای بریتانیایی تصرف شدند (Bullard, 1961: 99-100).

پس از ورود عثمانی به جنگ به نفع متحدین، بریتانیا برای منافع خود که قصد تجزیه و درهم‌شکستن امپراتوری عثمانی را داشت، نیرویی از درون امپراتوری علیه امپراتوری تشکیل داد. این نیرو جنبش رو به گسترش ناسیونالیسم عرب بود که رهبران آنها احساسات جدایی‌طلبانه از امپراتوری داشتند و می‌خواستند از زیر ظلم و ستم ترک‌ها خود را رها کنند. بنابراین دولت انگلستان به دنبال گسترش نارضایتی‌هایی که اعراب از ترک‌ها داشتند، فرصت را غنیمت شمرد و به آنها قول یاری و همکاری داد تا بتواند اعراب را علیه امپراتوری به اقدام وادارد (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۱۸۱-۱۸۰).

در آن زمان هیچ رهبری عربی مانند «شریف حسین- مکه» از قدرت معنوی و مادی برای راه‌انداختن یک نهضت وسیع ضد عثمانی برخوردار نبود. انگلستان با ارائه طرحی<sup>۱</sup> به شریف حسین و فرزندانش زمینه را برای راه‌انداختن قیام اعراب به حمایت از نیروهای متفق فراهم کرد و آن را به مرحله اجرا درآورد (احمدی، ۱۳۶۹: ۱۳۷).

شریف حسین با وعده‌های انگلستان برای تشکیل حکومت مستقل عرب بعد از جنگ، بهار ۱۳۳۵/۱۹۱۶ ق علیه عثمانی قیام را شروع کرد. قیام عربی از نظر جنگی تأثیرات فراوانی در خاورمیانه به جای گذاشت. در نتیجه این قیام حدود ۳۰ هزار سرباز ترک در مسیر راه‌آهن حجاز، از عمان تا مدیترانه، از حرکت بازماندند و

۱. مکاتباتی که بین شریف حسین و انگلستان برای شکل‌گرفتن نهضت عرب علیه عثمانی ردوبدل شد به «مکاتبات شریف حسین- مک‌ماهون» معروف است. سر هنری مک‌ماهون نماینده عالی بریتانیا در مصر بود که از طرف دولت متبوعش موظف به مکاتبه با شریف حسن بود.

ارتباط میان نیروهای ترک و آلمانی مستقر در سوریه با پایگاه ترک‌ها در یمن گسیخته شد (منسفیلد، ۱۳۸۵: ۱۸۵). اما به محض اینکه اعراب جدایی طلب قیام خود را بر ضد عثمانی آغاز کردند، انگلستان وارد مذاکره‌ای با فرانسه شد؛ مذاکره‌ای که با وعده‌هایی که انگلستان به شریف حسین داده بود، کاملاً تناقض داشت.

توافق‌نامه سایکس-پیکو از جمله قراردادهای محرمانه‌ای است که در مارس ۱۹۱۶م/ اسفند ۱۲۹۴ش در طول جنگ اول جهانی بین متفقین به امضا رسید. این قرارداد بین بریتانیا و فرانسه، با اطلاع امپراتوری روسیه، برای جدا کردن سرزمین‌های عربی از امپراتوری عثمانی بود. طبق این قرارداد، بعد از فروپاشی احتمالی عثمانی، جهان عرب به چند بخش میان فرانسه و انگلستان تقسیم می‌شد. منطقه نفوذ انگلستان از مرزهای صحرای سینا می‌گذشت، اردن و عراق را از ناحیه کرکوک به خلیج فارس می‌پوشاند و شامل بنادر حیفا و عکا نیز می‌شد. منطقه نفوذ فرانسه سرزمین سوریه و قسمتی از شمال عراق و نیز بخش‌هایی از آناتولی جنوبی را در بر می‌گرفت. فلسطین، به جز بخش جنوبی و صحرای نقب، توسط یک رژیم بین‌المللی اداره می‌شد (درینیک، ۱۳۶۸: ۶۲).

با مطالعه خاطرات بولارد در عراق می‌توان متوجه شد که قبل از بستن این موافقت‌نامه بین بریتانیا و فرانسه و حتی قبل از مکاتبات شریف-مک‌ماهون مشخص بوده که بریتانیا به دنبال عراق و فلسطین و فرانسه به دنبال سوریه و لبنان بوده‌اند. در مذاکرات و آمادوشدی که بولارد در عراق با سرپرسی کاکس (Sir Percy Cox) داشته، در مورد تلگرافی درباره نیروی زمینی بریتانیا در اسکندرون که به کاکس رسیده است، صحبت کرده‌اند. کاکس نظر بولارد را پرسیده و وی این‌گونه پاسخ داده است که: «... حسادت فرانسه از بریتانیا در سوریه آنها را مخالف با این طرح ساخته است...». بولارد همچنین از طرح‌های سخاوتمندانه و محترمانه‌ای که در اوایل جنگ، انگلیس در عراق و فلسطین به کار می‌برده سخن آورده است؛ اینکه طرح‌های انگلیس در عراق محترمانه و طرح‌های فرانسه در سوریه غیرمحترمانه بوده‌اند (Bullard, 1961: 88-89). این گفته‌ها حاکی از آن است که در اوایل جنگ مشخص بوده که فرانسه به دنبال سوریه و انگلستان به دنبال عراق و فلسطین است و بعد در سال ۱۹۱۶م است که قرارداد سایکس-پیکو بین انگلیس و فرانسه به امضا رسید.

بعد از قرارداد سایکس-پیکو، عمل بعدی بریتانیا در خاورمیانه برای حفظ منافع خود، بیانیه «بالفور» بود. بیانیه بالفور، نامه‌ای بود که آرتور جیمز بالفور (وزیر امور خارجه وقت بریتانیا) خطاب به والتر روتشیلد (سیاست‌مدار یهودی‌تبار و عضو مجلس عوام بریتانیا)، در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷/۱۱ آبان ۱۲۹۶ نوشت. در این نامه از موضع مثبت دولت بریتانیا برای «ایجاد خانه ملی برای یهودیان در سرزمین فلسطین» خبر داده شد (درایسدل، ۱۳۶۹: ۸۲).

اعلامیه بالفور سومین و در واقع مهم‌ترین وعده انگلستان در جهت حفظ منافع امپریالیستی‌اش در منطقه بود. این اعلامیه از دو جهت با وعده‌های سابق بریتانیا در تضاد بود؛ نخست با وعده‌هایی که انگلستان به شریف‌حسین در مورد تشکیل حکومت عرب داده بود؛ چون فلسطین را از منطقه حکومت آینده عرب حذف کرده و به صهیونیست‌ها می‌داد. دومین تضاد با وعده‌های انگلستان در رابطه با توافق سایکس-پیکو مطرح بود؛ زیرا در سایکس-پیکو فلسطین تحت نظر یک رژیم بین‌المللی قرار گرفت، ولی انگلستان جهت حفظ منافع خود در منطقه تعهدات خود در قبال فرانسه را نیز نادیده گرفت (احمدی، ۱۳۶۹: ۱۶۳).

در حقیقت کشمکش قدیمی و پرسابقه انگلستان و فرانسه یک بار دیگر نمود پیدا کرده بود. از سوی دیگر بریتانیا توانست در طول جنگ با امضای قراردادی که با فرانسه بست و وعده‌هایی که به اعراب جدایی طلب داد و مهم‌تر از همه با اعلامیه بالفور، جای خود را در منطقه خاورمیانه به‌خصوص در سرزمین‌های عربی آن محکم‌تر کند.

در سال ۱۹۱۸ م ترک‌های عثمانی آتش‌بس مودروس را با متفقین امضا کردند. ترک مخاصمه مودروس، موجب تسلیم نهایی پادگان‌های عثمانی که در هنوز در سرزمین‌های عربی باقی مانده بودند، شد. ایران و قفقاز که توسط ترک‌ها اشغال شده بودند، تخلیه شدند و استحکامات داردافل و بوسفور به وسیله متفقین اشغال و مقرر شد که ارتش عثمانی خلع سلاح شود. سرنوشت امپراتوری عثمانی به دست فاتحان سپرده شد و در کنفرانس‌های صلح پاریس (ژانویه ۱۹۱۹)، لندن (فوریه ۱۹۲۰) و سان‌رمو (آوریل ۱۹۲۰) موضوع بدهستان‌های دشوار و طولانی قرار گرفت (درینیک، ۱۳۶۸: ۶۲).

بولارد در مورد شرایط سیاسی آن روزهای عراق معتقد است که بعد از آتش بس مودروس ناآرامی‌ها در عراق شروع شدند و اوضاع سیاسی این منطقه به

شدت در حال تشنج بود. بعد از پایان جنگ این ناآرامی‌ها بیشتر از پیش شدند؛ زیرا با پایان یافتن جنگ، سرنوشت سرزمین‌های عربی هنوز مشخص نشده بود (Bullard, 1961: 108).

نیروهای بریتانیایی در این زمان در اوج تهدید محلی قرار گرفتند. قتل‌ها و ترورهای افسران سیاسی بریتانیا شروع شد. از جمله افسرانی که در این زمان کشته شدند، می‌توان از لیچمن (Leachman) که افسر-سیاسی بریتانیا در موصل بود نام برد. همچنین از افسر-دیگری به نام وایلی (Willey) که به قتل رسید و تمام اموالش دزدیده شد (Bullard, 1961: 103).

بولارد تعبیر بسیار جالبی از شورش اعراب بر ضد انگلیس داشته است. وی اذعان کرده که «اعراب سفته‌هایی در دست داشتند که می‌خواستند آنها را به پول نقد تبدیل کنند». این سفته‌ها را مکاتبات شریف-مک‌ماهون و تعدادی از اعلامیه‌ها، به‌ویژه اعلامیه انگلیس و فرانسه در ۷ نوامبر ۱۹۱۸/۱۵ آبان ۱۲۹۷ دانسته است. به زعم وی این اعلامیه به اعراب اطمینان می‌داد که هدف بریتانیا و فرانسه، آزادی کامل و نهایی مردم عرب است که برای مدت طولانی توسط ترک‌ها مورد ظلم بوده‌اند. همچنین به آنها اطمینان می‌داد که می‌توانند آزادانه دولت‌های ملی و بومی خود را تشکیل دهند (Bullard, 1961: 108). این سیاست‌مدار به نوعی می‌خواهد بیان کند مخالفت اعراب با انگلیسی‌ها صورتی و ظاهری بوده و هدف هر دو آنها دولت عثمانی بوده است.

در زمستان ۱۹۱۸-۱۹۱۹م بریتانیا تلاشی برای روشن کردن برخی اذهان عمومی اعراب داشت که در سه نکته تبیین کرد. اول اینکه آنها یک ولایت عربی تحت سیطره بریتانیا را که از شمالی‌ترین نقطه موصل تا خلیج فارس است، می‌پذیرند؟ دوم اینکه در این اتفاق آیا آنها انتظار دارند یک رئیس عرب باید بر این ولایت جدید قرار داده شود؟ سوم، آنها چه کسی را به‌عنوان رئیس ترجیح می‌دهند؟ همه اعراب می‌خواستند موصل به عراق ملحق شود، اما کردها ترجیح می‌دادند زیر سلطه بریتانیا باشند. مسلمانان به صورت گروهی برای مشاوره به بغداد رفتند، اما مسیحیان و یهودیان از این کار امتناع کردند. در بغداد پیشنهاد شد که ایجاد کشوری عربی از شمال موصل تا خلیج فارس به رهبری «شاه‌محمد» یکی از پسران شریف‌حسین به وسیله شورای قانون‌گذاری در بغداد مشخص شود (Bullard, 1961: 109-110).

به عقیده بولارد در آن زمان منطقی به نظر می‌رسید که عراق به دنبال قانون و دموکراسی باشد؛ چون هم در ترکیه و هم در ایران مردم بعد از انقلاب‌هایشان کمابیش دموکراسی و قانون را پذیرفته بودند. عرب‌ها با تأثیرپذیرفتن از این دو انقلاب، مؤسسات دموکراتیکی ترجیح می‌دادند و در آرزوی داشتنش بودند (Bullard, 1961:110). طبیعی است که این موارد دیدگاه یک سیاست‌مدار انگلیسی در منطقه خاورمیانه است و با نگاه مردم این کشورها تفاوت فراوانی دارد.

با پایان یافتن خصومت‌ها در ۱۹۱۸، سرزمین‌های ازدست‌رفته دولت عثمانی تا وقتی که قرارداد صلح بسته شد، تحت مدیریت خاصی به نام «اداره سرزمین‌های اشغالی توسط دشمن» (OETA) درآمدند. با تأخیر قرارداد صلح، بریتانیا و فرانسه شورای عالی جامعه ملل را تشکیل دادند و نتایج تصمیمات این شورا در ماه آوریل ۱۹۲۰/ فروردین ۱۲۹۹ در شهر سان‌ریمو (SanRemo) اعلام شد. در کنفرانس سان‌ریمو بریتانیا و فرانسه این حق را برای خود محفوظ داشتند که از جانب جامعه ملل به اداره سرزمین‌های فتح‌شده بپردازند. بریتانیا «قیمومیت» عراق، اردن و فلسطین را به دست گرفت و قیمومیت لبنان و سوریه به فرانسه داده شد. فرانسه دمشق را متصرف و امیر فیصل را که کنگره عمومی سوریه به‌عنوان پادشاه سوریه انتخاب کرده بود از تخت به زیر آورد. با این کنفرانس تمام وعده‌هایی که بریتانیا در زمان جنگ مبنی بر حمایت از استقلال اعراب داده بود، بدون چون و چرا منتفی شد (درایسدل، ۱۳۶۹: ۸۵).

با این کنفرانس بریتانیا جای پای بسیار محکمی در خاورمیانه به‌خصوص در مناطق عراق و فلسطین برای خود به وجود آورد. می‌توان گفت نتایج کنفرانس سان‌ریمو اصلی‌ترین نتیجه جنگ برای خاورمیانه بود و تمام حوادث عمده بعدی بر اثر این کنفرانس به وجود آمدند. شورش‌ها و انقلابات عراق و بعد تشکیل کشور عراق، مسئله فلسطین و اسرائیل هر دو از این کنفرانس برآمدند.

اختصاص فلسطین با اختیارات بیانیه بالفور در ارتباط بود و میهن‌پرستان بغداد تحت تأثیر هیجان این اتفاقات توجه کمی به بیانیه‌ای که در ماه ژوئن توسط دولت بریتانیا نوشته شده بود، معطوف داشتند. بولارد رئوس این بیانیه را چنین دانسته است: اختیارات عراق به‌عنوان ایالتی مستقل تحت ضمانت جامعه ملل در اختصاص بریتانیا قرار داده شود. بر طبق این اختیارات باید بریتانیا تسهیلاتی را برای توسعه عراق به‌عنوان ایالتی خودمختار تا زمانی که بتواند روی پای خود بایستد در اختیار عراق قرار دهد و نکته آخر اینکه سرپرسی کاکس هم به وسیله

دولت بریتانیا ضمانت می‌کرد که این وظیفه را بپذیرد. به زعم این سیاستمدار کلمه «قیمومیت» به این خاطر آورده شده بود که احساس اعتماد موقت را القا کند، ولی از سوی میهن پرستان به عنوان پوششی برای قوانین نظامی بی‌پایان تفسیر شد. از دیگر نارضاایتی‌های بزرگ عراقی‌ها، اخراج فیصل و دیگر حکومت‌های عرب از سوریه به وسیله فرانسه بود. هم‌زمانی این اتفاقات و کاهش نیروهای بریتانیا در منطقه، به آشوب در عراق کمک کرد (Bullard, 1961: 113).

بعد از کنفرانس سان‌ریمو، اغتشاشات و آشوبگری‌ها در عراق به شدت رو به وخامت گذاشتند. دزدی، فساد و ناامنی در منطقه بیداد می‌کرد و مردم عراق قیام خود را در برابر انگلیس به‌طور رسمی آغاز کردند. جالب توجه است که بولارد اذعان کرده که پول این ناآرامی‌ها از سوی «ملک‌حسین»، باقی‌مانده کمک‌هایی که بریتانیا در زمان جنگ به قیام عربی کرده بود، تأمین می‌شد. ملک‌حسین که از وعده‌های بریتانیا در مورد تشکیل حکومت مستقل عرب بعد از جنگ، فریب خورده بود حالا هر جنبش و قیامی در منطقه بر ضد بریتانیا صورت می‌گرفت سعی می‌کرد به آن کمک کند. قیام مردم عراق علیه انگلیس به وسیله نیروهای بریتانیایی و پلیس عربی که زیر نظر انگلیسی‌ها بود به‌زودی سرکوب شد (Bullard, 1961: 114).

ریدر بولارد اگرچه با شروع شدن جنگ جهانی دوم مأموریتش در ایران آغاز شد، اما در آثار وی می‌توان گزارشاتاقی از جنگ اول نیز پیدا کرد. از این گزارش‌ها می‌توان نقش پررنگ بریتانیا و آلمان و تقابل آنها با یکدیگر را در ایران مشاهده کرد.

ایران با شروع جنگ اول، هرچند بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، آماج تاخت‌وتاز نیروهای هر دو طرف جنگ شد. حضور نیروهای روسی در شمال ایران موجب تحریک و هجوم نیروهای ترک به ایران شد. در واقع زمانی که ترک‌ها وارد عرصه جنگ شدند، به آذربایجان ایران حمله کردند. ترک‌ها ارزش منابع نفتی ایران را درک کرده بودند، به همین دلیل در چندین نقطه لوله‌های نفتی اختلال وارد کردند. دولت ایران هم اقدام خاصی علیه ترک‌ها انجام نداد و فقط به فرستادن شکایتی به استانبول اکتفا کرد. اما نیروهای بریتانیایی با مستقر شدن در اهواز جلوی ترک‌ها را گرفتند و توانستند آنها را به خاک عراق عقب برانند (Bullard, 1951: 78).

شایان ذکر است که در زمان مورد بحث، کمک‌های مداوم قبیله بختیاری که از زمان نه‌چندان دوری با دولت بریتانیا رابطه و همکاری داشتند و در این زمان هم سهمی در صنعت نفت داشتند، به ایمنی میادین نفتی کمک می‌کرد. بولارد معتقد است در جاهای دیگر ایران که مردم بومی به بریتانیا کمک نمی‌رساندند، منافع آنها مورد تاخت و تاز قرار گرفته بود (Bullard, 1951:78).

از مهم‌ترین گزارش‌های بولارد مربوط به جنگ اول جهانی نفوذ و قدرت آلمان‌ها در ایران است. وی در رابطه با نفوذ آلمان‌ها در ایران چنین اظهار کرده است: «... نقشه‌های دولت آلمان در تحریک ایران علیه متحدین به محض شروع جنگ مؤثر واقع شد. جاسوسان آلمانی در تکیا بودند که به هند و افغانستان نفوذ کردند که دولت هند در شرق ایران پادگان‌های نظامی تأسیس کرد. یک هیئت کوچکی از آلمان‌ها موفق شد از طریق خط امنیتی شرق ایران عبور کند و به کابل برسند، اما نتوانست بر هوشیاری امیر آنجا غلبه کند در نتیجه عقب‌نشینی کردند. یکی از جاسوسان زیرک آلمان به نام واسموس<sup>۱</sup> در جنوب ایران توسط دولت بریتانیا دستگیر شد، اما فرار کرد...» (Bullard, 1951:78).

جاسوسان آلمانی قوای چریکی قابل ملاحظه‌ای را که توسط ژاندارم‌های ایران تقویت می‌شدند، تربیت کردند. رهبری این ژاندارم‌ها به وسیله افسران سوئدی بود و این نیروها مانع نفوذ قوای بریتانیا در جنوب ایران بودند. بولارد بیان کرده که آنها بدون هیچ‌گونه مانعی از طرف دولت ایران موفق شدند کنترل چند شهر را به دست بگیرند. همچنین موفق شدند کنسول‌ها و شهروندان بریتانیایی را به اسارت گیرند یا آنها را از آنجا اخراج کنند (Bullard, 1951:79).

دولت بریتانیا برای دفع این خطر، ژنرال سر پرسی سایکس<sup>۲</sup> را برای تعلیم و تربیت نیروهای داوطلب و افسران ایرانی فرستاد. همچنین نیروی کمکی از ارتش

1. Wilhelm Wassmuss

ویلهلم واسموس (۱۸۸۰-۱۹۳۱م)، دیپلمات معروف آلمانی بود که در منطقه خاورمیانه به خصوص ایران خدمات متفاوتی را برای دولت متبوع خود انجام داد. وی با شروع جنگ جهانی اول روابط موثری را با سران محلی و عشایر جنوب ایران برقرار کرد و در به راه انداختن شورش‌ها علیه منافع بریتانیا در جنوب ایران نقش به سزایی داشت (مشیری، ۱۳۵۴: ۳۹۴-۳۹۷).

2. Sir Percy Molesworth Sykes

سر پرسی سایکس (۱۸۶۷-۱۹۴۵م/۱۲۴۶-۱۳۲۴ش)، ژنرال، نویسنده و جغرافی‌دان انگلیسی بود. سایکس در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم سمت‌های مختلفی را در خاورمیانه به خصوص ایران داشت. وی مؤسس کنسولگری انگلیس در کرمان و سیستان است. در سمت فرماندهی پلیس جنوب ایران نقش بسزایی

هند به ایران فرستاده شد تا بتوانند جلوی عوامل آلمانی را در قسمت جنوبی ایران بگیرند. «تفنگداران جنوب» به یکی از بهترین نیروها تبدیل شدند و بعد قسمتی از نیروهای روسی به آنها پیوستند و توانستند یک «حلقه اتحاد» را در سراسر ایران به وجود بیاورند که مانع پیشروی عوامل آلمانی در قسمت شرق ایران شدند (Bullard, 1951:79).

بعد از انقلاب بلشویک‌ها، دو نیروی بریتانیایی به ایران اعزام شدند؛ یک نیرو تحت رهبری ژنرال «دانسترویل» (Dunsterville) از بغداد به باکو فرستاده شد و دیگری زیر نظر ژنرال «مالسون» (Malleston) بود. ژنرال مالسون موظف بود خطوط امنیتی شرق ایران را تقویت کند و آن را از مشهد تا مرو و از طریق راه آهن انتقالی خزر گسترش دهد. این دو گروه با هم متحد شدند و با هر گروهی که مانع پیشروی آلمان‌ها و ترک‌ها می‌شد، همکاری می‌کردند. آنها سعی کردند مانع نفوذ جاسوسان آلمانی شوند و در تلاش برای جلوگیری از تبلیغات آلمان‌ها بودند (Bullard, 1951:79).

این دو نیرو وظایف دیگری نیز داشتند؛ دانسترویل قرار بود مانع این شود که منابع نفتی و پالایشگاه‌های باکو به دست ترک‌ها و آلمان‌ها که در حال پیشروی بودند، بیفتد و مالسون نیز موظف بود کشتیرانی در دریای خزر را امنیت بخشد. دانسترویل و نیروهایش به باکو رسیدند، اما به دلیل موقعیت خوب متحدین در آنجا نتوانستند اقدامی انجام دهند و به ایران عقب‌نشینی کردند. این نیرو تحت عنوان «نیروی شمال ایران» (Norperforce) در شمال ایران باقی ماند که بولارد بیان کرده «... زمانی که سیاست و اقتصاد با هم ادغام شدند، باعث کناره‌گیری این نیرو شد...». شمال ایران از این به بعد گاه‌وبیگاه درگیر نیروهای شوروی بود. شوروی‌ها از شورشیان گیلان علیه دولت ایران و بریتانیا حمایت می‌کردند (Bullaed, 1951:79).

طبق گزارش‌های بولارد، نقش قدرت و خطر آلمان‌ها برای منافع بریتانیا در جنگ اول در ایران بسیار پررنگ بوده است. به احتمال زیاد نیروها و جاسوسان آلمانی برای انگلیسی‌ها بسیار خطرآفرین بوده اند که بولارد زیاد از آنها نوشته است. از سوی دیگر بر اساس نوشته‌های بولارد، بریتانیا تمام سعی خود را به کار



می‌برده که نفوذ و خطر آلمان‌ها را در ایران از بین ببرد؛ چون ایران یکی از نقاط مهم خاورمیانه بود که انگلیس در این نقطه منافع زیادی داشت. همچنین ایران راه نفوذ آلمان‌ها به هند، بزرگ‌ترین مستعمره بریتانیا بود.

از گزارش‌های بولارد مربوط به جنگ اول در ایران یک نقطه مهم دیگر نیز حائز اهمیت فراوان است؛ اینکه حکومت و دولت ایران هرچند بی‌طرفی خود را در جنگ اعلام کرده بودند و تا آخر جنگ هم این بی‌طرفی را حفظ کردند، اما در باطن طرفدار آلمان بودند؛ آلمانی که خیلی دیرتر از انگلیس در ایران نفوذ کرده و توانسته بود خیلی زود نفوذ خود را چندین برابر کند. ایرانی‌ها هم در مقابل گلابه‌هایی که از انگلیس داشتند هنوز از آلمان‌ها شکایتی نداشتند.

ریدر بولارد همان‌طور که در سال‌های جنگ جهانی اول در عثمانی بحران‌زده به سر می‌برد، چند ماه بعد از شروع جنگ دوم جهانی به ایران آمد و تا سال ۱۹۴۶ م خدمتش در ایران به طول انجامید. حضور آلمانی‌ها در ایران و اشغال ایران توسط متفقین از مهم‌ترین بحث‌هایی است که بولارد در خاطراتش به آنها توجه ویژه داشته است.

جنگ جهانی دوم با حمله آلمان به لهستان (نهم شهریور ۱۳۱۸ ه.ش / یکم سپتامبر ۱۹۳۹ م) آغاز شد. این جنگ نیز مانند سلف خویش، جنگ جهانی اول، ابتدا از کشمکش‌های اروپایی شروع شد و سپس گستره آن تمام جهان را در بر گرفت. این بار نیز دولت ایران بلافاصله بی‌طرفی خود را اعلام کرد. رضاشاه در مراسم افتتاح دوازدهمین دوره مجلس شورای ملی بر این موضوع تأکید و اظهار امیدواری کرد که دولت ایران روابط دوستانه خود را با کلیه کشورها اعم از متخاصم یا غیرمتخاصم حفظ خواهد کرد (ذوقی، ۱۳۵۱: ۲۸).

سه کشور انگلستان، شوروی، آلمان بی‌طرفی ایران را تأیید کردند. وزیر مختار آلمان در تهران نسبت به بی‌طرفی ایران اظهار خرسندی کرد و اسمیرنوف، سفیر شوروی در ایران، گفت: «دولت شوروی از اعلام بی‌طرفی دولت ایران تشکر می‌کند، علاقه و دوستی خود را نسبت به ایران اظهار می‌دارد». چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان، اعلام کرد تا زمانی که منافع ما تأمین می‌شود، بی‌طرفی ایران مفید است، در غیر این صورت باید رفتار دیگری در پیش گرفته شود (ترکمان، ۱۳۷۰: ۹۶).

در سند منتشرشده‌ای از طرف وزارت امور خارجه انگلستان، به نقل از ریدر بولارد، در اول ژانویه ۱۹۴۱م/ یازدهم بهمن ۱۳۱۹ش در مورد بی‌طرفی ایران مطرح شده است که: «من فکر می‌کنم تا وقتی که ما اطمینان متوقف کردن پیشروی آلمانی‌ها در منطقه قفقاز توسط روسیه شوروی حاصل نکرده‌ایم بایستی از اقدام به هر عمل غیرضروری که ممکن است باعث پشیمانی شود و ایران را در کنار دولت‌های محور قرار دهد، خودداری کنیم... تا آنجا که به سیاست مربوط می‌شود، بهترین خط‌مشی احترام به سیاست بی‌طرفی ایران است. وقتی آلمانی‌ها به مرزهای شمالی ایران نزدیک شوند این امر دارای فوایدی چند خواهد بود...» (گنج‌بخش زمانی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

وی همچنین در این مورد باز این‌چنین نگاشته: «ما امیدواریم تا هنگامی که رژیم ایران در مقابل ما مطیع است، مجبور به حمله به این سرزمین و تسخیر آن نگردیم و در هر صورت در موقعیت فعلی ما نیروی کافی برای این منظور در اختیار نداریم، در نتیجه من میل دارم بگویم که... ما بایستی حداکثر استفاده را از سیاست بی‌طرفی ایران ببریم» (همان). از گفتار چرچیل و بولارد چنین برمی‌آید که انگلیسی‌ها تا زمانی بی‌طرفی ایران را می‌پذیرفتند و به آن احترام می‌گذاشتند که ایران مطیع و فرمانبردار آنها می‌بود و به منافع انگلیس ضرر و زیانی وارد نمی‌شد.

با حمله آلمان به شوروی موقعیت ایران در جنگ شکل جدیدی به خود گرفت. اگرچه ایران به‌طور مستقیم خارج از منطقه عملیات نظامی بود، اما نزدیکی آن به شوروی و امتیازات و قابلیت‌هایی که ایران در جنگ می‌توانست داشته باشد، این کشور را در موقعیت تازه‌ای قرار داد؛ چراکه چرچیل با وجود رقابت و اختلافات سیاسی و مسلکی با شوروی، برای شکست دادن آلمان دست اتحاد به سوی شوروی دراز کرد. در واقع نیاز دوطرفه‌ای که انگلیس و شوروی به هم داشتند این دو کشور را به طرف هم متمایل کرد. شوروی در برابر حملات برق‌آسای آلمان احتیاج مرم به اسلحه، مهمات و دارو داشت؛ به همین دلیل این اتحاد را غنیمت شمرده و در جنگ دوم جهانی انگلیس و شوروی متحد یکدیگر شدند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

ایران به لحاظ موقعیت سوق‌الجیشی— خود به دو دلیل برای انگلیس حائز اهمیت شد؛ اول اینکه انگلیس می‌خواست خطوط ارتباطی خود را در خلیج فارس و مرز شوروی حفظ کند و دوم اینکه در صورت شکست شوروی در مقابل آلمان، بتواند از چاه‌های نفت خاورمیانه و راه ارتباطی هند دفاع کند.

بهترین بهانه متفقین برای اشغال ایران، وجود آلمانی‌ها و متخصصان و کارشناسان آلمانی در ایران شناخته شد. دولت‌های انگلیس و شوروی از دولت ایران خواستند که کارشناسان آلمانی را از ایران اخراج کند؛ چون باعث نگرانی آنها شده و در روزنامه‌های خود تعداد آلمانی‌های مقیم ایران را ۱۰ هزار نفر ذکر کردند. این در حالی است که روزنامه اولوس - چاپ ترکیه - در یازدهم مرداد ۱۳۲۰ ه.ش/ دوم اگوست ۱۹۴۱ م چنین می‌نویسد: «تبلیغاتی که راجع به اجانب در ایران منتشر می‌شود، صحت ندارد» (گلشایان، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

در یک جا بولارد در مورد ستون پنجم و آلمانی‌های که متفقین بهانه کرده بودند، صحنه نگذاشته و این مسئله را بهانه خوب و بجایی ندانسته است. او در این مورد چنین بیان داشته: «در حقیقت در اینجا (ایران) هیچ‌گونه امکانی جهت عملیات خرابکارانه آلمانی‌ها وجود ندارد؛ زیرا آلمان‌ها تحت نظر شدید پلیس ایران قرار دارند». بولارد معتقد است باید نام ایران را از برنامه‌های تبلیغاتی بی‌بی‌سی از فهرست کشورهای که ستون پنجم در آن فعالیت دارند، حذف کنند. او نگاشته: «وجود آلمانی‌ها را متمسک قراردادن شاید بهانه خوبی نباشد؛ زیرا به علت خبرهای چاپ‌شده در روزنامه‌ها و سایر گزارش‌ها که سخن از حمله قریب‌الوقوع انگلیسی‌ها به خاک ایران می‌رود، آلمانی‌ها خود در صدد ترک این کشور هستند» (گنج‌بخش زمانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲).

تضاد بسیار جالبی در این مورد وجود دارد؛ زیرا بولارد در خاطرات خود موقعیت آلمانی‌ها را در ایران خطرناک دانسته و اذعان کرده قسمت اعظم تجارت خارجی ایران اعم از صادرات و واردات را آلمان‌ها بر عهده داشتند و بعدها انگلیس‌ها فهمیده‌اند که آنها از موقعیت خود برای فعالیت غیرتجارتی استفاده می‌کرده‌اند (Bullard, 1961: 221).

در جای دیگر بولارد بیان کرده: «... ما از سال ۱۹۴۰ به دولت ایران هشدار داده بودیم که آلمان احتمالاً یک ستون پنجم قوی در داخل ایران به وجود آورده است. رضاشاه در مقابل هشدار ما مسئله را ساده می‌گرفت و پیوسته اطمینان می‌داد که تمام خارجی‌های مقیم ایران شناخته شده هستند و تحت کنترل‌اند و چند آلمانی هم که وضع مشکوکی داشته‌اند از کشور خارج شده‌اند» (Bullard, 1961: 226).

سر ریدر بولارد از اولین کسانی بوده است که خطر آلمان‌ها را در ایران بیش از اندازه که بوده نشان داده و آن را به دولت متبوع خود گزارش داده است. وی قبل از اشغال ایران بخشنامه‌ای به تمام کنسول‌های بریتانیا فرستاده و از خطر آلمان در ایران هشدار داده است. وی نوشته: «فعالیت جامعه بزرگ و رو به افزایش آلمانی در اینجا مشعر بر این است که آلمانی‌ها ممکن است به نوعی از اشکال شناخته‌شده در اروپا قصد کودتا داشته باشند. به هر شکلی که این حرکت صورت گیرد، بدون تردید باید دشمنی با منافع انگلستان تلقی شود... هرچند امکان آن شاید بعید باشد، ولی عاقلانه خواهد بود که اسناد مضبوط سری که مورد نیاز نیست سوزانده شود و به محض وصول دستور رمزی آماده گردد تا سوزانده شود. این دال بر آن نیست که دولت ایران بر اقدامات غیرقانونی آلمان صحه می‌گذارد، ولی آنها ظاهراً اغماض می‌کنند و این شاید به خاطر ترس از روس‌ها باشد» (Bullard, 1991:41).

مردم ایران بیشتر طرفدار آلمان بودند. طرفداری آنها از آلمان یک امر طبیعی بود؛ زیرا انگلیس و شوروی به دلیل سلطه طولانی استعماری و ضرباتی که بر استقلال ایران وارد کردند مردم را نسبت به خود بی‌اعتماد کرده بودند. مردم ایران پیروزی آلمان را در جنگ بیشتر می‌پسندیدند؛ زیرا آلمانی‌ها در مدت اقامت کوتاه خود در ایران اقدامات مثبتی انجام داده بودند. بولارد در این مورد چنین نگاشته که: «روزنامه‌های ایران تمایل و دل‌بستگی فراوان به آلمان و فتوحات هیتلر از خود نشان می‌دادند». وی بیان کرده است: مطبوعات ایران اخبار آلمان‌ها را زود پخش می‌کردند ولی نسبت به اخبار نسبت به متفقین کم‌کاری می‌کردند. بولارد گفته است که بعد از اعتراض ما نسبت به این کار، به ما اطمینان دادند که در مورد درج اخبار هر دو طرف متخاصم به‌طور یکسان از منابع خبری استفاده می‌کنند. باین حال آنها از طرفداری آلمان دست نمی‌کشیدند (Bullard, 1961:221).

به هر حال دولت مرکزی ایران به بهانه حضور آلمانی‌ها با اخراج رضاشاه فروپاشید و کشور به اشغال متفقین درآمد. یکی از دیگر مسائلی که پیرامون مشکل سیاسی انگلیس در ایران آن سال‌ها توسط سر ریدر بولارد یاد شده، مسئله نحوه برخورد با عشایر ایران پس از اخراج رضاشاه از ایران بود. او در این باره می‌نویسد: «پس از رضاشاه چنین به نظر می‌رسید که تکی چند از سران عشایر بی‌میل نیستند که همان بساط خان‌خانی را تجدید کنند و ایل خود را همچون گذشته بدون اعتنا به نظام حکومتی اداره نمایند». بولارد از اولین مشکلاتی که انگلیس در ایران در

دوره جنگ با آنها روبه‌رو بود، مسئله چگونگی برخورد انگلیس با عشایر دانسته است (Bullard, 1961: 230).

او در ادامه بیان کرده که: طی مذاکراتی که انجام دادیم صلاح دانستیم که انگلیس به عشایر متمرکز روی خوش نشان ندهد و تصمیم گرفته شد سیاست آینده در ایران بر اساس چهار محور قرار داده شود. این چهار محور این چنین بوده‌اند: «۱- چون در ایران یک حکومت مرکزی قوی به وجود آمده پس به هیچ وجه لازم نیست که روش بریتانیا یک مسیر قهرایی بپیماید و به ایجاد مناسبات مستقیم با عشایر کشیده شود. ۲- چون قدرت دولت ایران با ورود قوای بیگانه و کناره‌گیری رضاشاه به شدت ضعیف شده لذا باید تمام توان در تقویت حکومت مرکزی انجام شود تا به این ترتیب هم در راه تأمین منافع بریتانیا گام برداشته شود و هم رضایت خاطر ایرانیان فراهم شود. ۳- بهتر است سیاست بازی با عشایر کنار گذاشته شود تا درگیر مسائل و کشمکش‌های قومی و فرقه‌ای نشده باشیم. ۴- اگر تصور شود که حمایت عشایر ایران از بریتانیا (به خاطر انگیزه‌های گوناگونی که می‌توانیم برایشان به وجود آوریم) به عنوان اقدامی علیه آلمان تلقی خواهد شد، باید دانست که این خیال باطلی بیش نیست» (Bullard, 1961: 231).

هرچند پیرامون بدبینی ایرانی‌ها نسبت به دولت متبوعش چنین می‌نویسد: «با این حال هر جا که ایلی علیه دولت ایران سر بلند می‌کرد، فوراً همه می‌گفتند دست انگلیسی‌ها در کار است... ایرانی‌ها خبر نداشتند که تشنج و بی‌ثباتی در ایران مغایر اهداف انگلیس بوده و روابط بین دو کشور انگلیس و ایران را لطمه می‌زند...» (Bullard, 1961: 233).

### ۳. استنباط‌های اجتماعی و فرهنگی سر ریدر بولارد از ایران و همسایگانش

با بررسی خاطرات بولارد می‌توان کمابیش از اوضاع اجتماعی سال‌های اول قرن بیستم در مناطق اسلامی خاورمیانه باخبر شد. یکی از مسائل اجتماعی عمده مورد نظر او درباره موقعیت زنان در جوامع اسلامی است. مسئله زنان، حضور یا عدم حضور آنان در بیرون از خانه، تحصیلات، ازدواج و... از جمله مسائل پیچیده جهان اسلام است که تا امروز نیز وجود دارد. دوپارگی فکری که پیش از این ذکر شد، در مورد موقعیت زنان شاید از بارزترین مشکلات خاورمیانه در قرن گذشته بوده است. بولارد در مورد نحوه پوشش و حضور زن‌های مسلمان در عثمانی در

سال‌های اول قرن بیستم بیان کرده که زنان به‌هیچ‌وجه به تنهایی با یک مرد و بدون چادر دیده نمی‌شدند، اما عرف به آنها اجازه می‌داد که چادر در مغازه و کالسه برداشته شود و تضاد بسیاری بین زنان چادری و زنان بی‌حجاب دیده می‌شد (Bullard, 1961: 54). او در مورد پوشش زنان مسلمان اذعان کرده: «بعضی از زنان چادری میل به غرب‌گرایی داشته و دوست داشتند چادر را برداشته و با مردان معاشرت کنند؛ به‌خصوص زنان تحصیل کرده بسیار مایل بودند که با مردان خارجی معاشرت کنند، اما عرف همچین اجازه‌ای به آنها نمی‌داد...» (Bullard, 1961: 55).

بولارد معتقد بوده بعد از انقلاب ۱۹۰۸ در استانبول بعضی از زنان به آزادی و تساوی بین زن و مرد فکر می‌کرده‌اند و تغییراتی در پوشش حجاب آنها دیده شده است. این زنان با تغییر افکار و پوشش خود از جان خود می‌گذشتند. وی چنین نوشته است: «... بعضی از زنان ترک فکر می‌کردند گفت‌وگو در مورد آزادی و تساوی به آنها هم مربوط می‌شود. اما زنانی که این خطر را کردند و حجاب کمی را رعایت کردند یا زنانی که شنل‌هایشان را کوتاه می‌کردند تا آستین‌هایشان نمایان شود، خودشان را در مخاطره ضرب‌وشتم یا سنگسار شدن در خیابان قرار دادند. انقلاب هم هیچ تغییری در نگرش نسبت به زنان ایجاد نکرده بود...» (Bullard, 1961: 57).

درواقع می‌توان گفت چندین سال قبل و خصوصاً بعد از انقلاب گویی دو جهان در امپراتوری عثمانی به‌ویژه در استانبول نسبت به زنان وجود داشت؛ زنانی که هنوز پایبند به حجاب بودند و قوانین اسلامی را رعایت می‌کردند و زنانی که مایل بودند اروپایی رفتار کنند. وضعیت زنان چند سالی بعد از انقلاب عثمانی بهتر شد. تعدادی از زنان جای مردان را در ادارات گرفتند، تعدادی از آنان به آلمان رفتند تا در زمینه پزشکی تحصیل کنند. دختران جوانی هم بودند که به‌طور موفقیت‌آمیزی مقامات را مورد چالش قرار دادند که نشان بدهند چه بند قانونی وجود دارد که پذیرش آنها را در دانشگاه حقوق منع می‌کند (Bullard, 1961: 57).

در عراق نیز بولارد به مسائل زنان پرداخته است. او در مورد زنان از رواج درگیری‌های قبیله‌ای و دزدیدن زنان بر سر مسائل مختلف می‌نویسد و در جای‌جای خاطرات خود از درگیری‌های قبیله‌ای که پایان بیشتر آنها با دختر و عروس دادن قبیله‌ها به یکدیگر ختم شده، سخن آورده است. در جای دیگر بیان داشته که اختلافات محلی معمولاً در مورد پول خون برای قتل است. همچنین از جبران

خسارت سرقت همسر حرف زده و گفته است که جنگ‌های قبیله‌ای توسط کمیته شیخ حل و فصل می‌شده‌اند (Bullard, 1961: 94-96).

از خاطرات بولارد در عربستان هم می‌توان از وضعیت جامعه عربستان خصوصاً زنان در این کشور آگاه شد. می‌توان پی برد که عربستان نیز مانند امپراتوری عثمانی قرن بیستم در تقابل سنت و مدرنیته قرار داشت. وی اذعان داشته که جامعه عربستان در دهه ۱۹۳۰ به‌طور کامل ایستا به نظر می‌رسید. در سال ۱۹۳۷ م این سعود یک اعلامیه انتقاد بر اساس دلایل مذهبی برای جوانانی که خواستار نوسازی، آزادی، پیشرفت، تمدن و این‌گونه چیزها بودند، صادر کرد. بیان کرده است که این اعلامیه به‌خصوص در مورد زنانی که با مردان به بهانه پیشرفت ترکیب شده بودند و از نقش اصلی خود (به‌عنوان همسر، مادر و خانه‌دار) که در آن جامعه تعریف شده بود غفلت کرده بودند، خشن به نظر می‌رسید (Bullard, 1961: 199).

بولارد اذعان کرده در آن سال‌ها روزنامه مکه به زن انگیزه‌های اقامت در خانه را ارائه می‌کرد و می‌گفت: «... زن کسی است که سنگ گهواره را با دست راست خود و سنگ‌های جهان را با دست چپ خود می‌گیرد...». اما برخلاف این در خیابان‌های مکه برخی از زنان بدون روپوش دیده می‌شدند (Bullard, 1961: 199).

در خاطرات بولارد به زنان جامعه ایران هم توجه ویژه‌ای شده است. به گفته بولارد در دوره رضاشاه جماعت زنان ایرانی در مقابل کشف حجاب به انواع مختلف مقاومت می‌کردند. زنان از اینکه چادرهایشان توسط پلیس پاره می‌شد و به زور می‌خواستند آن را از سرشان بردارند تنفر خود را ابراز می‌داشتند. حتی مردان نیز در ابتدا از پوشیدن کلاه‌شاپو که سازگاری با سنت آنها نداشت، سر باز می‌زدند و در پوشیدن آن مقاومت می‌کردند (Bullard, 1961: 22).

بر اساس نوشته‌های بولارد، حتی رضاشاه و مقامات دولت آن نیز با مسئله حجاب نتوانسته بودند به درستی کنار بیایند. وی بیان داشته که کارکنان زن بریتانیایی در ایران، به‌خصوص دوشیزه لمبتون که سمت وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس در تهران را داشت، نمی‌دانستند با چه لباسی در مراسمات و جلسات شرکت کنند که براننده آن جلسات باشد. مثلاً در آخر خانم لمبتون تصمیم می‌گیرد با لباس ویژه زنان استاد دانشگاه که بدنش به‌درستی پوشیده باشد، در جلسات رسمی شرکت کند (Bullard, 1961: 29).

از دیگر مسائل اجتماعی که به نظر بولارد خیلی مهم به نظر رسیده، موضوع تقویم رایج بوده است. تضاد میان استفاده از سال قمری و تقویم ژولین در امپراتوری عثمانی که در آن سال‌ها از نظر بولارد تبدیل به یک مشکل شده است. ترک‌ها برای مقاصد مذهبی از تقویم قمری و برای اهداف رسمی از تقویم ژولین استفاده می‌کردند. علاوه بر این آنها زمانشان را با مقیاس غروب خورشید تنظیم می‌کردند که ۱۲ ساعت بود و روزی دیگر شروع می‌شد. در صحرا یا دریا این سیستم مزیت‌های خاص خود را داشت؛ زیرا هرکسی می‌تواند غروب خورشید را ببیند، در صورتی که برای تعیین دقیق زمان ظهر مشکل می‌شد. با این وجود در استانبول تفاوت‌های جزئی در طول زمان از یک ظهر تا ظهر دیگر وجود داشت و برای نماز ظهر و خیلی چیزهای دیگر مشکل پیش می‌آورد. بعد از انقلاب تلاش شد این مشکل حل شود و ترک‌ها تقویم‌هایی با جداول زمانی و ساعت خودشان تنظیم کردند (Bullard, 1961:54).

مسئله اجتماعی دیگر مسلمانان که بولارد به آنها اشاره داشته، مربوط به پوشش خبری استانبول و شروع یک زبان جدید بعد از انقلاب بود. پوشش خبری قبل از انقلاب به‌خصوص در دوره سلطنت عبدالحمید به‌شدت تحت کنترل حکومت بود. خبرهای مورد نظر حکومت به بیرون درج پیدا می‌کردند و روزنامه‌نگارها اجازه نوشتن هر چیزی را نداشتند. اما بعد از انقلاب پوشش خبری استانبول به‌طور مطبوعی تغییر شکل داد. روزنامه‌نگارها می‌توانستند در مورد هر مطلبی که می‌خواهند بنویسند و نظر خود را بیان کنند. به دنبال آن زبان پرطمطراق و پیچیده گذشته هم که مطبوعات برای توصیف نظرات خود بهره‌مند می‌بردند، متوقف شد و یک زبان جدید و ساده‌تری شروع به شکل‌گیری کرد. گفت‌وگو به زبان ترکی یک چیز خوشایند و مطبوعی شد که قبلاً برای تجارت رسمی یا دروس رسمی چندان سخت‌گیرانه نبود و اصراری برای آن وجود نداشت، اما بعد از انقلاب این اصرار وجود داشت (Bullard, 1961:56).

این همان ملی‌گرایی ترک‌ها بود که بولارد در ایران نیز به آن اشاراتی داشته است. از نظر بولارد در دوره رضاشاه به فرهنگ ملی ارج نهاده شد و بیشتر آثار باستانی را که طی قرون متمادی به شکل‌های مختلف رو به خرابی نهاده بودند، مرمت کردند. به دستور رضاشاه اسامی جدید ایرانی برای خیابان‌ها انتخاب شد و نوشته‌های مربوط به مشخصات اشیای موزه‌ها را به فارسی برگرداندند (Bullard, 1961:23-24).



اما برخلاف استانبول که بعد از انقلاب اوضاع مطبوعات بهتر شده و اینکه می‌توانستند هر مطلبی را که می‌خواهند بنویسند، در ایران دوره رضاشاه به گفته بولارد چنین نبوده است. وی اذعان کرده است «در زمان رضاشاه هیچ‌گونه محل و مرجعی که از طریق آن بتوان به انتقاد از اوضاع پرداخت و یا تظلم خواهی کرد، وجود نداشت. نمایندگان مجلس کلاً از جانب شاه انتخاب می‌شدند و تمام مطبوعات نیز تحت کنترل دولت بودند» (Bullard, 1961: 25).

مطبوعات در ایران به جای انتقاد از دولت و شاه، به چاپلوسی آنها می‌پرداختند. یکی از روزنامه‌های تهران در ماه مارس ۱۹۴۱ (۲۴ اسفند ۱۳۱۹) درباره سالروز تولد رضاشاه چنین نگاشته است: «...روستایان ایران، اگرچه مثل گذشته مالیات می‌پردازند، ولی امروزه به‌هیچ‌وجه از نظر پرداخت مالیات فشاری احساس نمی‌کنند؛ چون دولت به قدری با آنها به مهربانی رفتار کرده و در رفع مشکلاتشان می‌کوشد که روستایی با کمال میل از پرداخت مالیات و کمک به دولت استقبال می‌کند. اغلب این عمل را با وجود وسع کم و محدودیت مالی با رغبت انجام می‌دهد. چون می‌داند نتیجه‌اش رفاه بیش از پیش برای خود اوست...» (Bullard, 1961: 26).

این چاپلوسی نسبت به رضاشاه مخصوص مطبوعات نبود؛ مقامات نیز باید این چاپلوسی‌ها را انجام می‌دادند. موقعی که وزرای شاه به ملاقاتش می‌رفتند، باید در حضورش دست‌به‌سینه می‌ایستادند و تکان نمی‌خوردند. بولارد اذعان داشته که این نوع تملق‌گویی‌ها و چاپلوسی‌ها باعث می‌شد رضاشاه مردم کشورش را خوار و خفیف بشمارد و در آنها با نظر تحقیر بنگرد (Bullard, 1961: 26).

از مسائل دیگری که بولارد در خاطراتش به آن اشاره کرده است، مربوط به عدم آشنایی مقامات جامعه مسلمانان با زبان‌های اروپایی بود. بولارد از ابن‌سعود و رضاشاه نام می‌برد که با هیچ‌یک از زبان‌های اروپایی آشنایی نداشتند. عدم آشنایی رضاشاه با هیچ‌یک از زبان‌های خارجی باعث می‌شد که از مذاکره با خارجی‌ها طفره برود و جز در برنامه‌های رسمی و تشریفاتی برای پذیرش سفرا تن به ملاقات با آنها نمی‌داد (Bullard, 1961: 28. 197).

مسئله امنیت از دیگر تغییرات در جامعه مسلمانان است که بولارد در جامعه عربستان به آن توجه ویژه داشته است. در زمان ملک حسین امنیت به شدت ضعیف بود، اما در دهه ۱۹۳۰ م امنیت تا حدودی برقرار شده است. این امنیت

هم برای مردم جامعه و هم برای اروپایی‌ها، مسلمانان و زائرانی که به اماکن متبرکه در عربستان رفت‌وآمد می‌کردند، راضی‌کننده بود. شرایط مادی در عربستان نیز بهبود یافته بود؛ خصوصاً برای حجاز که تمام سود زیارات اماکن متبرکه در آنجا باقی می‌ماند و استفاده می‌شد (Bullard, 1961:196).

تغییر در ارتباطات و حمل‌ونقل نیز از تغییرات قابل توجه در جامعه عربستان بود. سفر به مکه و مدینه مثل قبل با شتر نبود، ماشین و کامیون جایگزین شتر شده بودند. البته قابل به ذکر است که تغییر در حمل‌ونقل در آن دوران یکی از تغییرات سریع در خاورمیانه بود. همان‌طور که بولارد نیز در خاطرات یادآور شده، تمام مسافرت‌های او در عربستان و همچنین سفرهایی که از دریای سرخ به خلیج فارس در آن دوران داشته با ماشین و کامیون صورت گرفته است. وی حتی ذکر کرده که یک بار هم بر شتر برای مسافرت کردن سوار نشد (Bullard, 1961:201).

بولارد در خاطرات خود از دیگر مسائل اجتماعی عربستان نیز سخن آورده است. حتی یک مسئله که مربوط به کل اجتماع مسلمانان آن دوره است. زیارت اماکن متبرکه برای مسلمانان خارج از عربستان یک مسئله حاد برای اجتماع مسلمانان بود. هرچند در آن دوره حمل‌ونقل پیشرفت‌هایی کرده بود و مردم نسبت به قبل آسان‌تر مسافرت می‌کردند، اما هنوز کسانی بودند که بی‌پولی و فقر برای آنها مشکل ایجاد کرده بود. بولارد از مسلمانان بی‌پول هندی نام می‌برد که با گدایی راه خود را در سراسر شمال هند و بلوچستان، در یک لنج در سراسر خلیج فارس ادامه می‌دادند و عازم مکه می‌شدند (Bullard, 1961:202).

در خاطرات بولارد هرچند از یک امنیت نسبی در عربستان سخن رفته، اما این امنیت شامل برده‌ها نبوده است. در آن دوره مسئله برده‌داری حتی باعث آشفتگی روابط میان بریتانیا و دولت عربستان شد. بولارد در این مورد نوشته است: «... اختلاف در مورد اتهام برده‌داری روابط معمول خوب بریتانیا با دولت عربستان را در سال ۱۹۳۹ آشفته کرد. اصطکاک بین بریتانیا و ملک حسین در مورد برده‌داری گفته شده است. ابن‌سعود هم همان نگرش را به تصویب رساند و اعتراف نمی‌کرد که سفارت بریتانیا در جده حق درخواست دارد... در نهایت در سال ۱۹۳۶ بریتانیا ادعا در رابطه با آزادی حق برده‌داری را رها کرد، درحالی‌که ابن‌سعود مقرراتی فراهم کرد که هیچ برده‌ای نباید از طریق دریا و خشکی صادر

گردد مگر اینکه صاحبش با اسناد رسمی بتواند اثبات کند که فرد به‌عنوان یک برده در زمان مقررات صادر شده است...» (Bullard, 1961: 211).

وی اضافه کرده است که ناکافی بودن امنیت ایجادشده توسط قانون با این مورد اثبات شد که در آن یک مرد سودانی و همسرش در مکه یک دختر سودانی را که با آنها در سفر حج به‌عنوان یک برده آورده شده بود، به فروش رساندند. این دختر برخلاف میلش چندین سال به خرید و فروش رسیده بود. بولارد بیان داشته که دولت عربستان هیچ کمکی برای آزادکردن این دختر نکرد و آنها (انگلیسی‌ها) توانسته‌اند دختر را بعد از چندین ماه آزاد کنند و به سودان بفرستند (Bullard, 1961: 212).

بولارد در جای دیگر نیز از برده‌داری سخن آورده است. مردان جامعه عربستان می‌توانستند به‌طور هم‌زمان چهار زن داشته باشند و آنها را در تصرف خود بگیرند و زنان سخت می‌توانستند طلاق بگیرند. بولارد ذکر کرده است: «این سیستم به صورت واضح توسط نهاد برده‌داری آسان شده بود که در عربستان سعودی تقریباً آخرین سنگر آن پیدا می‌شد» (Bullard, 1961: 199).

بولارد در استانبول نیز از برده‌داری گفته است. وی اذعان کرده در استانبول دیدن یک برده که در یکی از جاهای شهر آویزان باشد، معمولی بود. وی برده‌داری را یک چهره شناخته‌شده و پذیرفته‌شده در جامعه مسلمانان دانسته است (Bullard, 1961: 53).

تجمل و لوکس‌گرایی از دیگر مسائل اجتماعی و فرهنگی آن دوره در عربستان سعودی است که این سیاست‌مدار در خاطراتش به آنها پرداخته است. بولارد اذعان داشته که مسلمانان سخت‌گیر هرگونه لباس ساخته‌شده از ابریشم را نمی‌پوشیدند یا استفاده از هر ماده ساخته‌شده از فلزات گرانبها را قبول نداشتند؛ ولی از طرفی دیگر از عطرهاى خوش‌بو در حد افراط استفاده می‌کردند. بولارد در این مورد گفته است: «... من وهابی‌ها را دقیق شناختم که هرگز لباس ابریشم نمی‌پوشند یا از یک قاشق نقره‌ای استفاده نمی‌کنند و سفارش‌های ادکلن در بطری‌ها بزرگ می‌دهند...» (Bullard, 1961: 199).

از دیگر مسائلی که می‌توان از خاطرات بولارد در مورد مسائل اجتماعی جوامع اسلامی خاورمیانه در قرن بیستم آگاه شد، شکل صوری شهرها و تغییر شکل

آنهاست. بولارد درباره وضع شهری استانبول اینچنین اذعان کرده: «استانبول پر از هزاران سگ ولگرد بود، آنها خیلی خطرناک نبودند، چون که لاشخور بودند و همچنین این سگ‌ها منبعی برای صادرات بودند. سگ‌ها توسط یک‌سری موجودات دیگر به دام انداخته می‌شدند برای استفاده یک‌سری فرایندها به اروپا فرستاده می‌شدند...». بولارد ذکر کرده است که نیم‌قرنی هست که این تجارت در لندن گسترش یافته است (Bullard, 1961:54).

اما بعد از انقلاب یکی از اصلاحات که مورد پسند عامه بود، پاکسازی سگ‌ها از خیابان بود. خلاص شدن از دست سگ‌ها پس از جمع‌آوری آنها کار سخت‌تری بود؛ زیرا مسلمانان در مورد گرفتن جان یک حیوان نفرت داشتند. او می‌نویسد: «... بنابراین دولت سگ‌ها را به سرزمینی بی‌آب در دریای «مارمورا»<sup>۱</sup> فرستاد، جایی که آنها از گرسنگی مردند...» (Bullard, 1961:57).

از نظر بولارد جمع‌آوری سگ‌ها و تمیزکردن شهرها یکی از اصلاحاتی بود که استانبول را به سوی شهری اروپایی و مدرن شدن سوق می‌داد. وضعیت بهداشت یکی از دیگر مسائلی است که بولارد به آن توجه داشته است. در این دوره در امپراتوری عثمانی بیماری‌های زیادی شایع بود که حصه جزء پرشایع‌ترین آنها بود. پزشکان و پرستاران آمریکایی در این دوره در امپراتوری فعالیت زیادی داشتند و به درمان افراد مبتلا به بیماری کمک‌های فراوانی می‌کردند. بیروت و ارزروم از جمله نقاطی بود که آمریکایی‌ها بیمارستان احداث کرده بودند (Bullard, 1961:71).

هرچند این کمک‌ها شامل نیروهای انگلیسی که در سرتاسر امپراتوری کم نبودند هم می‌شد و شاید هم بیشتر به خاطر انگلیس‌ها این بیمارستان‌ها احداث و این خدمات ارائه می‌گردید. هرچه بود در سلامتی مردم امپراتوری کمک فراوان می‌کرد. این سیاست‌مدار در خاطرات خود از مدرسه‌ها و بیمارستان‌هایی که توسط آمریکایی‌ها و انگلستانی‌ها در بصره ساخته شده‌اند، می‌نویسد: «... به لطف کلیسای رفرمی آمریکا بوده است که بصره دارای دو مدرسه و یک بیمارستان با استاندارد بالا شده بود...». از مأمور برجسته آمریکایی به نام جان وان‌اس نام برده که مدارس و بیمارستان ساخته‌شده زیر نظر وی اداره شده بودند. بولارد می‌گوید در بصره که یک گوشه فراموش‌شده از امپراتوری عثمانی بود، تنها آموزش متوسطه که به وسیله مدارس خارجی فراهم شده بود، وجود داشت. از مدارس

<sup>1</sup>.Marmora

کاتولیک رومی که برای مسیحیان محلی ساخته شده بودند نیز سخن می‌آورد (Bullard, 1961: 83).

در مورد بیمارستان‌ها و وضعیت بدی که در سال‌های اول ساخت بیمارستان وجود داشت نیز سخن آورده است. بیان کرده که در سال‌های اول بعضی از خانواده‌ها جرئت نداشتند به بیمارستان بیایند و به شیوه‌های سنتی خود را درمان می‌کردند. در واقع به پرسنل و بیمارستان اعتماد نمی‌کردند. مردم بعد از چند سال می‌بینند که در بیمارستان مثلا تولد بچه از شانس بالاتری برخوردار بوده است و کم‌کم شک آنها در مورد بیمارستان شکسته شد. بولارد بیان می‌دارد که این اعتماد را پرسنل بیمارستان به مردم منتقل کردند (Bullard, 1961: 83-84).

از دیگر مسائل اجتماعی در این دوره در جوامع اسلامی خاورمیانه، نداشتن فامیل بود. فاقد فامیل بودن در یک قبیله یا دهکده کوچک مشکل زیادی را ایجاد نمی‌کرد، اما کسب اطلاعات در مورد مردمی که هیچ اسم فامیلی نداشتند، آن‌هم در امپراتوری بزرگی مثل عثمانی و کشور بزرگی مانند ایران، مشکل بسیار بزرگی بود. مثلا در مجلس اول عثمانی که در سال ۱۹۰۹ م تشکیل شد، حدود هفت نفر از اعضای مجلس یک نام داشتند که آنها را با حوزه انتخابی‌شان یا مقامی که بر عهده داشتند یا چیز دیگری از هم تشخیص می‌دادند که کار سخت و دشواری بود. این نقص در دوره آتاتورک در ترکیه و رضاشاه در ایران رفع شد (Bullard, 1961: 66).

با بررسی خاطرات بولارد در این دوره می‌توان از بی‌توجهی حکومت امپراتوری در مورد اقلیت‌های مذهبی باخبر شد. این اقلیت‌ها که بیشتر مسیحی بودند، به بهانه و علت‌های مختلف مورد شکنجه و آزار و اذیت قرار می‌گرفتند و گاهی حکومت به کشتار دسته‌جمعی مسیحیان می‌پرداخت (Bullard, 1961: 63).

یکی از معروف‌ترین این کشتارها، کشتاری بود که بعد از جنگ اول بالکان صورت گرفت. در این دوره به مسیحیان اتهام وارد شده بود که در زمانی که بلغارها استانبول را تصرف کرده بودند، آنها بلغارها را علیه ترک‌ها تحریک کرده‌اند. جالب توجه است که این کشتارها در آن زمان باعث واکنشی جدی از طرف دولت‌های قدرتمند مسیحی نمی‌شد (Bullard, 1961: 71).

از مسائل اجتماعی دیگری که بولارد در جامعه مسلمانان خصوصا ایران به آن پرداخته است و هنوز هم در ایران پابرجاست، مربوط به فخرداشتن ایرانیان

نسبت به شهرهای خودشان است. بولارد در این مورد چنین بیان داشته: «من هر وقت فرصتی به دست می‌آمد سری به کنسولگری‌های انگلیس در شهرستان‌های مختلف ایران می‌زدم. در این نقاط یکی از مسائل قابل توجه، مواجهه با مردمی بود که نسبت به شهر محل سکونت خود مباحثات می‌کردند و اغلب اعتقاد داشتند که هیچ شهری در دنیا به پای مثلاً مشهد یا تبریز یا شیراز یا اصفهان نمی‌رسد. ولی در عین حال، همان مردم ضمن اینکه فقط به کارهای خودشان از قبیل ملک‌داری، تجارت یا ندرتاً تولیدات صنعتی اشتغال داشتند، هرگز هیچ وظیفه‌ای نسبت به شهر خود و مردمش برای خویش قائل نبودند...» (Bullard, 1961:104).

بولارد دلیل این امر را نبود هرگونه تشکیلاتی برای جذب فعالیت‌های افراد علاقه‌مند به خدمت برای شهر و مردمش دانسته است. این مسئله باعث شده در ایران هر کاری که در گذشته صورت گرفته یا در آینده انجام شود، بر عهده دولت باشد و مردم از وزارتخانه‌های مسئول در امور داخلی مثل وزارت کشور، فرهنگ، بهداشتی یا مدیران کل در شهرستان‌ها توقع رسیدگی به همه امور را داشته باشند (Bullard, 1961:104-105).

علاوه بر آثار و خاطرات بولارد، از گزارش‌های محرمانه‌ای که وی هنگام خدمتش به‌عنوان سفیرکبیر انگلستان در ایران (در دوره جنگ دوم جهانی) به وزارت خارجه انگلستان می‌فرستاد نیز می‌توان از مسائل اجتماعی ایران در آن دوره باخبر شد. وی از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۵ م در حدود ۶۰ گزارش به وزارت خارجه انگلستان ارسال کرده که حاوی مسائل اجتماعی هستند. هرچند این تعداد گزارش نسبت به دیگر گزارش‌های محرمانه بولارد اندک است، اما از توجه شخص بولارد و وزارت خارجه انگلستان به مسائل اجتماعی ایران در خلال جنگ دوم جهانی خبر می‌دهد. به‌عنوان نمونه سه تا از این گزارش‌ها را می‌آوریم.

گزارش زیر درباره سرشماری در ایران است که در تحلیل مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی ایران در آن دوره بسیار مهم است.

«نتایج سرشماری اصفهان تا شعاع ۶ کیلومتری تا ۲۷ دسامبر ۱۹۴۰ به شرح زیر است:

زنان... ۱۰۰۰۹۳

خانواده... ۴۷۲۳۰

جمع... ۲۰۴۵۹۸ «(Bullard, February 21. 1941: 330).

همچنین گزارش‌هایی که او در مورد مسائل بهداشتی داده است نیز از همین نوع هستند.

«بیمارستان‌های زیر تکمیل شده‌اند یا در حال ساخت و ساز هستند در استان‌های:

زنجان ۳۲ تخت. کازرون ۲۰ تخت. اصفهان ۱۰۰ تخت»  
(Bullard, February 21. 1941: 330).

بولارد در مورد شورش‌های اجتماعی در ایران نیز به وزارت خارجه بریتانیا گزارش فرستاده است. وی در مورد شورش کارگری در اصفهان این‌چنین گزارش داده است: «... کارخانه‌داران از اینکه کارگران به اشخاص مهمی مثل آنان بی‌احترامی کرده بودند، خشمگین بودند... آنها همچنین از اینکه کارگران‌شان شعارهای خارجی مانند برابری سر می‌دادند عصبانی بودند...» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۵۳).

### نتیجه‌گیری

با بررسی و کنکاش در آثار و خاطرات سر ریدر بولارد می‌توان متوجه بسیاری از مسائل سیاسی و اجتماعی مسلمانان در خاورمیانه شد؛ مسائلی که بیشتر آنها در ارتباط با غرب در قرن نوزدهم و بیستم در حال شکل‌گیری بوده‌اند. تصمیماتی برای تشکیل کشورهای جدید اسلامی، دولت‌های نوین و حتی ملت‌های تازه‌ای گرفته شد که همگی از اروپا هدایت می‌شدند. در این میان از جنبه سیاسی کشمکش آلمان با انگلستان شاید بیشترین تأثیر را بر خاورمیانه داشته است. آلمان دولت توسعه‌طلب دیرپایی بود و چهره خشونت‌آمیز و بی‌پروایی نسبت به خاورمیانه از خود نشان نداده بود. بنابراین با توجه به عدم توانایی دولت‌های خاورمیانه از یک سو و قدرت‌نمایی آلمان در مقابل انگلستان از سوی دیگر،

موجب شد در هر دو جنگ جهانی مردم و دولت‌های منطقه رو به سوی آلمان داشته باشند. تجربه تلخ شکست آلمان در جنگ اول جهانی گویا از ذهن مردم خاورمیانه خیلی زود زوده شده بود که خاطرات بولارد در جنگ اول در عراق بسیار شبیه به خاطراتش در جنگ دوم در ایران است. از نظر جامعه‌شناسی نیز مدرنیسم غرب تأثیر زیادی بر جوامع اسلامی گذاشت و آن را در تقابل سنت‌های اسلامی قرار داد. اندیشه‌های آزادی‌خواهی و ملی‌گرایی و همچنین شکل ظاهر و پوشش غربیان شخص مسلمان و دولت‌های اسلامی را تحت‌الشعاع قرار داد. دویارگی فرهنگی جوامع اسلامی در نوشته‌های بولارد بسیار قابل تأمل است. ارتباط اروپایی‌ها با جوامع اسلامی مسلمانان را به فکر و اندیشه فرو برد و آنها برای تغییر دادن جوامع خود هرچند به صورت اندک اقدام کردند. فکر ملی‌گرایی و آزادی‌خواهی، فکر انقلاب، تغییر و بهبود وضعیت زنان و حجاب، بهبود وضع بهداشت، بهبود وضعیت آموزشی، بهبود وضعیت حمل‌ونقل و امنیت و... در جوامع اسلامی خاورمیانه همه از ارتباط با غرب بود. اما بعضی—از این اقدامات مثل آزادی‌خواهی و وضعیت زنان و حجاب یک دویارگی فرهنگی ایجاد می‌کرد و آن را در تقابل با اندیشه‌های سنتی اسلامی قرار می‌داد. این تقابل و دویارگی تا امروز در جوامع اسلامی قابل مشاهده است.

## منابع فارسی

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی-محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشرنی، چاپ بیست و دوم.
۲. احمدی، حمید (۱۳۶۹)، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران: کیهان.
۳. ترکمان، محمد (۱۳۷۰)، اسناد نقض بی‌طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰، تهران: کویر.
۴. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۰)، نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم، تاریخ روابط خارجی، شماره ۹.
۵. درایسدل، آلاسدر (۱۳۶۹)، جغرافیای سیاسی خاورمیانه در شمال آفریقا، ترجمه دره‌میرحیدر، تهران: مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۶. درینیک، ژان پیر (۱۳۶۸)، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: جاویدان.
۷. ذوقی، ایچ (۱۳۵۱) ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ دوم جهانی، تهران: پازنگ.



۸. گلشایبان، عباسقلی (۱۳۵۷)، خاطرات زندگی سیاسی من، **وحید**، شماره ۲۳۲.
۹. گنج‌بخش زمانی، محسن (۱۳۸۶)، تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چارچوب اهداف و استراتژیهای کلان متفقین (انگلیس و شوروی)، **تاریخ روابط خارجی**، شماره ۳۰.
۱۰. منسفیلد، پیتر (۱۳۸۵)، **تاریخ خاورمیانه**، ترجمه عبدالعلی اسپهبدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۱. مشیری، تقی (۱۳۵۴)، نکاتی ناشناخته از زندگی واسموس، **فصلنامه وحید**، شماره ۱۸۱.
۱۲. یاقی، اسماعیل احمد (۱۳۸۸). **دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال**، ترجمه رسول جعفریان، چاپ پنجم، قم، حوزه و دانشگاه.
۱۳. سایکس، پرسی (۱۳۸۰)، **تاریخ ایران**، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، افسون، جلد اول، چاپ هفتم.

## انگلیسی

14. Bullard, Reader (1991), **Letters From Tehran**, London: I.B. Tauris.
15. \_\_\_\_\_ (1961), **The Camels must go**, London: FABER and FABER.
16. Bullard, Reader (1951), **Britain and the Middle East**, London: Hutchinson House
17. Burrell, R.M (1997), **Iran Political Diaries 1881-1965** (volume 11: 1939-1942).
18. \_\_\_\_\_ (1997), **Iran Political Diaries 1881-1965** (volume 12: 1943-1945).
19. Lambton, Ann K.S (1997), **Obituary: Sir Reader William Bullard**, SOAS (University of London), Vol40, P130-134.